بررسی یکی از نمونه‌های تاخت و تاز استعماری بریتانیا در ایران

ارتشی به نام «پلیس جنوب»

برای واکاوی اوضاعی که در آن ارتش استعماری پلیس جنوب به وجود آمد، ناگزیریم اوضاع اجتماعی- سیاسی ایران، نقش ابرقدرت‌های زمانه و نیز اوضاع فارس و سبب مبارزات و جنگ‌های مردم فارس پس از تشکیل پلیس جنوب را تشریح کنیم. با امضای فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (۱۲۸۵خ/۱۹۰۶م)، بزرگ‌ترین رخداد اجتماعی ایران شکل گرفت و در حقیقت جامعه سیاسی ایران به وجود آمد. هدف و آرمان مشروطه‌خواهی این بود که جامعه ایران بر اساس یک حکومت متمرکز و بر مبنای نظم و قانون به وجود آید. چنین آرمانی در بین مردم آرمانگرا دست‌کم تا یک دهه پس از انقلاب مشروطه وجود داشت و آنان را از طرفداران استبداد جدا می‌کرد. در انقلاب مشروطه همه مردم ایران با هم متحد بودند و با حکومت انفرادی مخالفت می‌کردند که در آن تصمیم‌گیری با حکومتگر بود و او اعمال بی‌قانونی می‌کرد و همه چیز را در انحصار خود داشت. هدف مردم این بود که ساختار کهنه قدرت متمرکز استبدادی را تغییر دهند و حکومت جدید هم متمرکز و بر پایه و اساس قانون باشد. با اینکه همه مردم از اقوام مختلف ایرانی در انقلاب مشروطه شرکت کردند اما هدف، تأسیس حکومت‌های مستقل بر مبنای قومیت‌های جداگانه نبود.

«مظفرالدین‌شاه» دوم ذی‌قعده ۱۳۲۴ درگذشت و فرزندش محمدعلی‌میرزا روز شنبه چهارم ذی‌قعده همان سال به جای پدر بر تخت نشست. در زمان مظفرالدین‌شاه نخستین دوره نمایندگی مجلس شورای ملی (۱۷ شعبان ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) در حالی شکل گرفت که ساختاری متشکل از تمام طبقات و اصناف داشت و از نظر دموکراسی سرآمد تمام دوره‌های مجلس شورای ملی بود اما پس از پیروزی انقلاب مشروطه، دیری نگذشت که محمدعلی‌شاه با کودتا، استبداد صغیر را به وجود آورد و مرحله جدیدی به میان آمد و حکومت مشروطه را عقب انداخت و این روند، آثار خشونت‌آمیز فراوانی بر جا گذاشت و سبب شد تغییرات شگرفی در ساختار حکومت برخاسته از مشروطیت پدید آید. به هر روی این جنبش که به دلیل آگاهی مردم و نیز توسعه امکانات رسانه‌ای آن زمان مانند روزنامه و تلگراف جنبه‌ای همگانی یافته بود، علما، روشنفکران، بازرگانان و مردم عادی را برای برپایی مدار قانون و عدالت یاری داد و آنها را پیروز کرد. سرانجام «محمدعلی‌شاه» ناگزیر به سفارت روس پناهنده شد و اگر چه از ایران رفت اما تلاش مذبوحانه‌ای هم کرد و جنگ‌هایی به دست ایادی وی در ایران به راه افتاد ولی او دیگر از پادشاهی خلع شده بود. پس از وی فرزند ۱۳ ساله‌اش «احمدشاه قاجار» به پادشاهی رسید و «عضدالملک» رئیس ایل قاجار به نیابت پادشاهی برگزیده شد و هیأت کوچکی شامل ۲۰ نفر، قوه مجریه را رهبری می‌کرد. مجلس دوم شورای ملی سال ۱۲۸۸ه ق تشکیل شد و چون مشکل سیاسی داخلی در میان نبود، اختلاف و مساله‌ای هم نداشتند اما بتدریج میان نمایندگان مجلس و طبقات مردم اختلاف بروز کرد. این اختلاف سبب به وجود آمدن ۲ حزب شد: یکی «دموکرات عامیون» و دیگری «اجتماعیون عامیون» که در مجلس بیشتر کرسی‌ها را به دست آوردند و فرصتی به سایر احزاب ندادند. دموکرات‌ها مخالفان خود را ارتجاعی و گروه مخالف، دموکرات‌ها را انقلابی و تندرو می‌خواندند. شدت اختلاف این دو که بعدها به کشتار هم انجامید و نیز اختلافات بین رهبران مشروطه، به گونه‌ای شد که هر کسی راه خود گرفت و رفت و همه چیز به انحراف کشیده شد. این اختلاف به مطبوعات نیز رسید و دولت مرکزی نیز تضعیف شد. در این میان پلیس جنوب توسط بریتانیا بدون اطلاع و موافقت دولت ایران در سال ۱۲۹۵ خورشیدی در جنوب ایران تشکیل و طی ۲ سال عده آن به ۱۱ هزار نفر از ایرانی، انگلیسی و هندی رسید.

■ **سازمان و تشکیلات پلیس جنوب**

از حدود ۱۵۰ سال پیش انگلیس مقاصدی نسبت به استان فارس آن روز داشته است. اما کهن‌ترین سندی که درباره تشکیل نیروی نظامی پلیس جنوب در فارس در دست داریم، یادداشتی است که پیوست تلگرامی بوده که لرد «لانس داون» وزیر خارجه انگلیس خطاب به سر «آرتور هاردینگ» سفیر آنها در ایران فرستاده بود. در این یادداشت آمده است: «در پنجم ماه مه ۱۹۰۳ [۱۳۲۰] لرد لانس دوان در مجلس اعیان اظهار نمود ما کوشش کرده‌ایم که تجارت و نفوذ بریطانیا را به هر وسیله‌ای که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و همچنین پروژه‌های متعددی روی همین زمینه از قبیل تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راه‌های جنوبی تحت مطالعه است». البته همان‌طور که می‌دانیم نیروی قزاق ایران تحت فرماندهی افسران روس بود، تردیدی هم نداریم که انگلیسی‌ها به داشتن چنین نیرویی در ایران بسیار تمایل داشتند اما موفق به ایجاد آن نشده بودند. سال ۱۹۰۵ که سر «پرسی سایکس» کنسول انگلیس در کرمان بود به هاردینگ نوشت: «ایجاد یک نیروی سوار در جنوب ایران تحت نظارت افسران انگلیسی» تنها راه‌حل همیشگی برای ناامنی‌هاست. سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۷ه .ق) امپراتوری هند پذیرفت همیشه نیرویی برای اعزام به ایران آماده داشته باشد تا در صورت لزوم بتواند به عمل نظامی مؤثری دست زند. نایب‌السلطنه هند با این طرح موافقت کرد اما بر این باور هم بود که فرستادن نیرویی کوچک به ایران خطرناک است و راه دیگری را باید پیدا کرد. بین سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ (۱۳۲۸-۱۳۲۶) روند اغتشاشات بوشهر و شیراز زیادتر شد. از این نظر دولت انگلیس به طور جدی به فکر یافتن چاره‌ای برای راه بوشهر به شیراز افتاد و بدین منظور «جی. اچ. بیل» (G.H.Bill) کنسول انگلیس در اهواز در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷) طرحی پیشنهاد کرد که راه بوشهر به اصفهان را با چند صد نفر غلام مسلح و سوار که از اداره تلگراف هند و اروپا می‌گیرند زیر نظر ۳ بازرس اروپایی اداره کنند. سر «جرج بارکلی» این طرح را دید و آن را بدین صورت تغییر داد که امنیت این راه باید به وسیله یک نیروی ۶۰۰ نفره محلی با کمک ۶ افسر و اداره تلگراف هند و اروپ تأمین شود و برای کیفیت بهتر از این بابت به خان‌های محلی پول پرداخت شود. در همین روند وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد «نیرویی ۱۰۰۰ یا ۱۲۰۰ نفره شبیه بریگاد قزاق تشکیل شود» که زیر نظر و فرماندهی چند نفر از افسران انگلیسی ارتش هند باشد. هنگامی که این طرح به اطلاع روس‌ها رسانده شد، روس‌ها گفتند اگر این موضوع به قلمرو نفوذ روسیه گسترش پیدا نکند، اعتراضی ندارند و موافق هستند. اما دزدی و غارت در راه‌های فارس زیاد شد و حتی به بیل در ۱۵ آوریل ۱۹۱۵ (۱۳۲۸ه .ق) حمله شد و ۲ نفر از سواران هندی همراه او کشته شدند. از این نظر وزارت خارجه انگلستان به دولت ایران اعتراض کرد اما دولت ایران امکان ایجاد امنیت در کوتاه‌مدت را نداشت. پس دولت انگلیس در پی توافق با دولت روسیه، به دولت ایران اظهار داشت اگر ظرف مدت ۳ ماه امنیت جاده‌های فارس را تأمین نکند، انگلیس ناگزیر است اقداماتی کند که به موجب آن «یک نیروی محلی ایرانی زیر نظر فرماندهی ۸ یا ۱۰ افسر انگلیسی ارتش هند، برای حفاظت از این راه تشکیل شود». این یادداشت ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ به دولت ایران تسلیم شد و دولت ایران اعلام کرد «هرگز و تحت هیچ شرایطی» نمی‌تواند بر این طرح صحه بگذارد و به نظر دولت ایران این عمل مغایر حق حاکمیت ایران است. ضمناً ۲۶ دسامبر ۲۳/۱۹۱۰ ذی‌حجه ۱۳۲۸ دولت ایران به وزارت خارجه انگلیس خبر داد قصد به کار گماردن افسران سوئدی را برای ژاندارمری دارد و ژانویه ۱۹۱۱ (۱۹ محرم ۱۳۲۹) انگلیس یادداشتی به دولت ایران داد که اقدام ایران را تأیید می‌کند اما اگر این اقدام کافی نبود با فرستادن افسران انگلیسی ارتش هند به ایران، حق مداخله دارد. سر «دوارد گری» وزیر خارجه انگلیس به سر «جرج بوکانان» سفیر انگلیس در تهران تلگرامی به تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰/۱۹۱۱ ذی‌حجه ۱۳۲۹ مخابره می‌کند که متن آن چنین است: «چندی قبل ما پیشنهاد کرده بودیم دولت ایران باید قشون منظمی به جهت تأمین طرق جنوب صاحب‌منصبان انگلیسی بگمارد». تردیدی نیست که انگلیس‌ها می‌دانستند روس‌ها با آنها موافقت نمی‌کنند، بنابراین به روس‌ها پیشنهاد کردند آنها هم نیرویی برای کنترل شمال ایران تأسیس کنند اما ایرانی‌ها با آن مخالفت کردند. در همین ضمن در سال ۱۳۲۹ انگلیسی‌ها در اوج رقابت با روس‌ها موفق به ایجاد نیروی ژاندارمری سوئدی‌ها شدند اما به سبب عدم اعتماد انگلیسی‌ها به ژاندارمری که افسران آن حاضر به سرسپردگی و خدمت به انگلیسی‌ها نبودند، آنان در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ه ق) به فکر از بین بردن ژاندارمری و ایجاد نیرویی متشکل از افسران خود افتادند. مریل آمریکایی، جاسوس انگلیسی‌ها در تاریخ ۲۰ ژانویه ۴/۱۹۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ در نامه‌ای به اوکانر، سرکنسول انگلیس در شیراز می‌نویسد: «سر والتر [تونلی Sir Walter Tounley سفیر انگلیس در تهران] تصور می‌کند شاید لازم باشد یک قشون مستقل دیگری ایجاد کرد و اشاره کرد من رئیس آن قشون باشم». اما انگلیس هنوز تردید داشت که ژاندارمری را از بین ببرد. به همین سبب تونلی در نامه‌ای به تاریخ سوم مارس ۱۶/۱۹۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ چنین می‌نویسد: «در این موقع به نظر من هیچ مناسب نمی‌آید که صاحب‌منصبان خارجه قراسواران را تغییر بدهند. صاحب‌منصبان انگلیسی شاید در دست نباشند و اگر امروز دولت ایران را مجبور کنیم که آنها را قبول نماید ممکن است اثر خیلی بدی ببخشد؛ برای یک صاحب‌منصب آمریکایی هم این شغل بسی دشوار است». بدین ترتیب ژاندارمری سوئدی تشکیل شد اما آلمان‌ها در افسران سوئدی رخنه کردند و گروهی را به سوی خود کشاندند و همین عده ضد روس و انگلیس با یکدیگر همبستگی ایجاد کردند و این موضوع باعث ناراحتی انگلیسی‌ها شده بود به نحوی که حکومت هند به نایب‌السلطنه‌اش چنین گزارش می‌دهد: «... در صورتی که از دست سوئدی‌ها خلاص شویم و وزارت خارجه مایل باشد از افسران انگلیسی در ژاندارمری جنوب استفاده گردد، در این حالت آیا در نظر داشته‌اید که بتوان از ۲ افسر عالی‌رتبه مانند سایکس و کنیون... به صورت مأمور خدمت برای سازماندهی و اداری استفاده گردد؟» البته انگلستان که دیگر امیدی به ژاندارمری نداشت، درباره حمایت رهبران عشایر مانند سران بختیاری هم تجربه ناموفقی داشت، زیرا آنان نه تعهدی برای حمایت می‌سپردند و نه اقدامی به عمل می‌آوردند و حتی قوام‌الملک، ایلخان ایل خمسه نتوانست از تشکیلات انگلیس در فارس نگهداری کند. منافع استعماری انگلیس در زمینه سیاسی و اقتصادی و درگیری‌های آنها در فارس سبب می‌شد انگلیس احساس کند حیثیت خود را در فارس بالا ببرد، چه؛ عقب‌نشینی نیروی انگلیس در بین‌النهرین و ناآرامی‌های فزاینده ایران برای آنها و بویژه حضور قوی روسیه در ایران سبب کاهش حیثیت و نفوذ انگلیس در فارس و ایران شده بود. به هر ترتیب از نظر انگلیس و حکومت هند هر چه سبب از بین رفتن این شرایط بود و توازن قدرت روسیه و انگلیس را در ایران ایجاد می‌کرد مفید بود اما در قرارداد مخفیانه‌ای که بین متفقین به سبب رخدادهای جنگ اول جهانی بسته شد، بندی هم آورده بودند که تقسیم ایران طبق قرارداد ۱۹۰۷ به هم می‌خورد و منطقه بی‌طرف از بین می‌رفت. ۱۳ ژانویه ۷/۱۹۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ مارلینگ (Marling) کاردار سفارت انگلیس در تهران اظهار داشت روس‌ها تکیه‌گاهی چون نیروی قزاق در ایران دارند در حالی که ما برای منافع خود نیرویی نداریم و ژاندارمری هم در وظایف خود کوتاهی می‌کند. وی سپس افزود: «بدیهی است منافع ما حکم می‌کند برای جنوب ایران مآل‌اندیشی کنیم و در این باره پیشنهاد می‌کنم در جریان مذاکره با دولت ایران، به اطلاع آنان برسانیم که برای برقراری نظم در جنوب ایران که در آنجا از منافع زیادی برخورداریم، درصددیم در صورت مقتضی بودن شرایط، نیرویی زیر نظر افسران و مربیان انگلیسی تشکیل دهیم». مارلینگ سپس می‌افزاید: «درست در زمانی که ما مناسب بدانیم سپاهی تحت نظر افسران انگلیسی تشکیل خواهیم داد». وزارت خارجه انگلیس با این طرح مخالفت نکرد. اُلیفانت (Oliphant) کارشناس ایران در همان وزارتخانه با مارلینگ موافق بود. در نتیجه وزارت خارجه انگلیس ۱۳ ژانویه ۱۹۱۶ با دیوان هند و ریاست اطلاعات، سر «جرج مک‌دنو» تماس گرفت. مک دنو اظهار داشت اگر حکومت هند افسران لازم را تأمین کند این نظریه منطقی و قابل قبول است. حکومت هند طرح را پذیرفت و لرد هاردینگ به چمبرلن، نایب‌السلطنه هند نوشت:

«ما به طور کلی به ارزش و ضرورت حفظ نماد آشکار تسلط انگلستان در خارج از قلمرو نفوذ روسیه واقفیم و همواره از تشکیل نیرویی زیر نظر افسران انگلیسی، پشتیبانی کرده‌ایم.» حال این طرح موافقت چمبرلن را لازم داشت که چمبرلن نامه زیر را به هاردینگ نوشت، ضمن آنکه سایکس را برای این کار توصیه کرد: «من مشکلات را درک می‌کنم اما هم به خاطر احیای نظم و هم برای جلوگیری از تقلیل نفوذ انگلیس در خارج از تهران، در صورت امکان ترتیبات مشابهی زیر نظر افسران انگلیسی، بی‌نهایت مطلوب است». و سرانجام نایب‌السلطنه هند با این طرح موافقت کرد و نوشت: «ما همیشه از به وجود آوردن نیرویی زیر نظر افسران انگلیسی برای این منظور پشتیبانی کرده‌ایم». سپس دیوان هند ۱۹ ژانویه ۱۳/۱۹۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ نوشت معتقد است این طرح نظامی – استحفاظی اهمیت زیادی دارد و بر آن پافشاری و سایکس را برای این کار توصیه کرد و افزود سایکس از سیستان شروع کند و کار را تا کرمان و بندرعباس گسترش دهد و همزمان یکی از افسران زیر نظرش از میان ایلات دوست در اطراف بوشهر سربازگیری کند اما مارلینگ و فرمانفرما که بیشتر تقویت قوام‌الملک را در نظر داشتند و اقتدار حکومت کرمان در نظرشان بود، مخالفت کردند و خواستار اعزام یک نیروی کوچک مجهز به توپ شدند و ۲۸ ژانویه ۸/۱۹۱۶ بهمن ۱۲۹۴ حکومت هندوستان اظهارنظر کرد که امکان اعزام نیروی نظامی به بندرعباس وجود ندارد و پیشنهاد کرد سایکس کار خود را شروع کند. وزارت خارجه انگلیس هم پیشنهاد مشابهی داد و سربازگیری در بوشهر را صلاح ندانست اما در قرارداد روس و انگلیس با تشکیل ۲ نیروی ۱۱ هزار نفره در شمال توسط روس‌ها و در جنوب توسط انگلیسی‌ها موافقت شده بود. در ضمن چمبرلن می‌دانست ایرانیان با تشکیل چنین نیرویی در ایران مخالفت خواهند کرد، زیرا «این امر به رسمیت شناختن منطقه تحت نفوذ ذکر شده در کنوانسیون انگلیس – روسیه قلمداد خواهد شد» اما می‌گفت این پیشنهاد را باید بر آنها تحمیل کرد. دیوان هند نیز پیشنهاد کرد برای بستن دهان دولت ایران اظهار دارند سایکس برای فرماندهی بر نیروی انگلیسی مستقر در سیستان می‌آید. سپس این نیرو در اختیار دولت ایران قرار داده خواهد شد و هر اعتراضی که از طرف ایران بشود جوابگو خواهد بود. اُلیفانت بر این باور بود این مساله هر چه زودتر حل شود بهتر است و نیکلسون اظهار می‌داشت: «... بلافاصله دست به کار شویم و اگر هدف اصلی این مأموریت در لفافه است، اینجانب عرض می‌کنم می‌توانیم رضایت ایران را نادیده بگیریم». این موضوع سبب بحث و جدل‌ها بین مارلینگ و نایب‌السلطنه شد. نایب‌السلطنه بر این باور بود که این نیرو کاملاً نظامی است و حقوق افراد آن توسط حکومت هند پرداخت خواهد شد و هدف از برپایی آن صلح و امنیت مناطق شرق ایران در مرز هند است. از سوی دیگر هاردینگ معتقد بود نظارت آن باید در دست وی باشد و دولت ایران هم آن را به رسمیت بشناسد. اما مارلینگ این نیرو را سیاسی می‌دانست و بر این باور بود برای اعاده نظم و حفظ حیثیت انگلیس در جنوب ایران است پس باید تحت نظر او باشد. مارلینگ اول فوریه ۱۲/۱۹۱۶ بهمن ۱۲۹۴ می‌خواست نیرویی ۱۶۰۰ نفره از مصر به بندرعباس بفرستند تا ساکنان آنجا را بترساند و وادار به احترام و نظم کند. البته اعزام این نیرو از مصر بستگی به موافقت وزارت جنگ داشت و هاردینگ با آن مخالفت کرد. هاردینگ همچنین با اعزام نیرو به قلمرو «قوام‌الملک» مخالف بود، زیرا این کار را مساله‌ای سیاسی می‌دانست و به علاوه بعید می‌دانست این نیرو بتواند زیر سلطه قوام‌الملک انجام وظیفه کند، چه؛ او گروه بیشماری از عشایر بهارلو و عرب را دور خود گرد آورده بود و انتظار داشت صولت‌الدوله به ژاندارمری حمله کند. او سرانجام با رفتن سایکس به عنوان بازرس کل به بندرعباس و تشکیل نیرو موافقت کرد و چون سایکس دیر می‌رسید قرار شد قوام‌الملک فراری در بوشهر به کاکس مراجعه کند. با این آرای ضد و نقیض سرانجام کابینه جنگ بریتانیا در روز ۱۶ فوریه ۱۹۱۶ (۱۱ ربیع‌الآخر ۱۳۳۴) به وزارت خارجه انگلیس، دیوان هند و وزارت جنگ دستور داد جلسه مشترکی برای برآورد اوضاع ستاد نیروهای مسلح برگزار کنند و نتیجه را در اختیار کمیته جنگ بگذارند. کمیته جنگ روز ۲۹ فوریه ۱۹۱۶ (۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۳۴) گزارش رئیس ستاد ارتش انگلیس را که از نظریه هاردینگ حمایت می‌کرد، بررسی کرد و روز اول مارس (۲۶ ربیع‌الآخر ۱۳۳۴) به اطلاع مارلینگ رساند که وزارت جنگ نیرویی به وجود خواهد آورد اما نه در مناطق داخلی. همچنین وزارت جنگ موافقت کرد این نیرو، به استثنای اعزام نیروی منظم، از قوام‌الملک حمایت کند حتی اگر با اعزام چند افسر انگلیسی باشد. ضمناً به سایکس دستور داده شد با قوام‌الملک تماس بگیرد و نیازش را برآورده کند. سرانجام مارلینگ و هاردینگ که با هم اختلاف داشتند، به توافق رسیدند. ششم مارس ۱۹۱۶ (اول جمادی‌الاول ۱۳۳۴) نایب‌السلطنه به دیوان هند اطلاع داد قرار است روز ۱۲ مارس، سایکس، کراچی را به مقصد ایران ترک کند و چون این موضوع، حرکت فوری قوام‌الملک را به تعویق می‌اندازد، شایسته است قوام‌الملک با اعطای پول و جنگ‌افزار، دلگرم شود تا معطل سایکس نماند. وزارت خارجه که مساله مطرح شده بالا را از نایب‌السلطنه هند شنیدند تصور کردند سایکس در ایران است. اُلیفانت در این مورد می‌نویسد: «متجاوز از یک هفته قبل، دیوان هند خاطرنشان ساخت سر پرسی سایکس در ایران حضور دارد اما اکنون می‌بینیم که تا یک هفته دیگر هم در آنجا نخواهد بود. با این کم‌تحرکی و مسامحه‌کاری، مقامات رسمی ما در ایران به دشواری خواهند توانست پیشرفتی در کارها داشته باشند...». در این حال لرد کرو (Lord Crew) که جانشین گری شد، خشم خود را چنین بیان می‌کند: «ما در جنوب ایران آنطور که باید و شاید قدرت‌نمایی نمی‌کنیم». همزمانی دیرکرد سایکس با حرکت قوام‌الملک این اندیشه را به وجود آورد که حکومت هند چنین وضعی را تعمداً به وجود آورده است. سرانجام سایکس وارد بندرعباس شد، البته برای تأمین بودجه قرار شد در هیأت وزرای انگلستان مذاکراتی انجام دهند و سرانجام قرار شد حکومت هند و دولت انگلستان بودجه آن نیرو را تأمین کنند. وزارت خارجه انگلیس نیز به خزانه‌داری آن کشور تأکید کرد تشکیل این نیرو برای حفظ منافع انگلستان امری بسیار حیاتی است و در نتیجه خزانه‌داری روز ۳۰ مارس ۱۹۱۶ (۲۵ جمادی ۱۳۳۴) تصمیم گرفت نیمی از هزینه را بپردازد.

■ **هدف و انگیزه تأسیس**

در مورد تأسیس پلیس جنوب نظریه‌های گونه‌گونی ارائه شده است که عبارتند از:

۱- تأمین امنیت راه‌های تجاری بوشهر – شیراز به اصفهان (نظر منابع انگلیسی)

۲- این نیرو وظایف ژاندارم و پلیس راه را برای دفع فتنه اشرار، دور نگاه داشتن آنها از راه‌های تجاری که معبر کالاهای انگلیسی بود و حفظ آرامش نواحی جنوب انجام می‌داد.

وزارت خارجه [انگلستان] و مارلینگ... مایل بودند نیروی سایکس [پلیس جنوب] یا هر نیروی قابل دسترس دیگر به عنوان یک نیروی موقت برای تهاجم علیه آشوبگران و آلمان‌ها مورد استفاده قرار نگیرد.

۳- ناامنی و شورش در ایالت فارس و بالاخره مسدود شدن جاده بوشهر – شیراز، دولت انگلستان را بر آن داشت... [که برای تشکیل یک] نیروی نظامی در جنوب... اقدام عملی و یک طرفه به عمل آورد.

۴- برای حفظ انتظام جنوب

۵- برای حمایت از منافع خود [انگلستان] در جنوب ایران

۶- برای حفظ امنیت راه‌های تجاری جنوب ایران و حفاظت از چاه‌های نفت (به دلیل اهمیت نظامی، سیاسی و اقتصادی، مقابله با عشایر و مقابله با مأموران آلمانی)

۷- [انگلستان] برای حفظ صنایع نفتی و دفع شورش‌های ضدانگلیسی [پلیس جنوب را به وجود آورد.]

۸- براساس اسناد معتبر و چاپ نشده کابینه زمان جنگ انگلستان، حفظ لوله‌های نفتی و دسترسی به منابع نفت جنوب ایران که سوخت بحریه انگلیس را تأمین می‌کرد، از علل عمده ایجاد و تقویت نیروی پلیس جنوب بوده است.

۹- برای حفظ طرق و امنیت جنوب و برای مقابله با عملیات مأموران و عمال آلمانی...

۱۰- برای نگهداری تأسیسات و منابع نفتی جنوب ایران و جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها...

۱۱- برای مقابله با آلمان‌ها

۱۲- در برابر انعکاس نفوذ آلمان در جنوب ایران، نمایندگان آنها در گروه عشایر که مخالف بریتانیا بودند. (نظر آمریکایی‌ها)

۱۳- آلمان‌ها به دامن زدن احساسات ضدانگلیسی در میان مردم و عشایر بدوی جنوب ایران روی آوردند و برای مبارزه با آنها بریتانیایی‌ها به تشکیل ارتشی به نام قشون جنوب یا «اس پی آر» اقدام کردند که همچنین می‌توانست در صورت حمله آلمان‌ها به ایران از هندوستان دفاع کند.

۱۴- سپاه آشنای تیراندازان جنوب (پلیس جنوب) را برای مبارزه با عملیات تخریبی آلمان – ترکیه و هم برای سرکوب جنبش ضدامپریالیستی ساخته بودند... (نظر روس‌ها)

۱۵- دولت انگلیس... برای کمک به دولت ایران در حفظ امنیت داخلی طرق تجاری و جلوگیری از بی‌نظمی‌هایی که بیشتر به واسطه آلمان‌ها و نماینده‌های دیگران تولید می‌شد [اقدام به] تشکیل [این نیرو] کرد.

۱۶- مأموریت سایکس تشکیل یگان نظامی از افراد محلی به فرماندهی افسران انگلیسی بود، تا سرکشی عشایر ضدانگلیسی را سرکوب کند، فعالیت شبکه جاسوسی باقیمانده آلمان‌ها را از میان ببرد و مناطق جنوبی ایران را اشغال کند.

۱۷- سایکس هدف از مأموریت خود را به عنوان فرمانده پلیس جنوب بدین صورت نوشته است: «ایجاد نیرویی بود از افراد محلی به منظور احیای نظم و قانون در خدمت منافع ۲ دولت روسیه و انگلستان».

۱۸- هدف آن بود که برای جایگزین ساختن ژاندارمری که ضدانگلیسی بود و به واسطه عدم پرداخت حقوق‌ها و مواجب، رشته امورش از هم گسسته بود، قوای دیگری ترتیب یابد.

۱۹- برای جلوگیری از گسترش کمونیسم در جنوب ایران بود. (نظر منابع غربی و غیرغربی)

این نظریه بسیار ضعیف است، چه؛ هیچ‌گونه رخداد و اثری از تمایل حتی یک نفر به کمونیسم در فارس ثبت نشده است.

۲۰- [انگلیس] به بهانه ضعف دولت‌های مرکزی ایران و ناتوانی آنها در برقراری نظم و آرامش و به عنوان حفظ منافع خود در هندوستان و تأمین حریم امنیت آن، تصمیم گرفت جنوب ایران را زیر مراقبت مستقیم بگیرد. به همین منظور به تشکیل پلیس جنوب اقدام کرد.

۲۱- به مارلینگ گفته‌اند به دولت ایران بگوید پلیس جنوب برای ابقای استقلال و اقتدار ایران و احیای نظم در جنوب [است].

۲۲- سرگرد «گوستاو نیلستروم» از سازمان ژاندارمری سوئدی‌ها در خاطرات خود می‌نویسد:

بیست‌و نهم مه [۱۹۱۵] پیکی از بوشهر آمده بود. خبرهای شگفت‌انگیزی داشت... متن چند تلگراف سری میان سرفرماندهی نیروهای انگلیسی در هند و کنسولگری انگلیس در بوشهر را به همراه داشت. در یکی از آن تلگراف‌ها کنسول انگلیس ضمن ارائه اطلاعاتی پیرامون اوضاع منطقه خواهان دخالت سریع شده بود.

۲۳- پلیس جنوب تنها برای تداوم بخشیدن به تسلط انگلیس در جنوب ایران تشکیل شده بود. اگرچه این نیرو ظاهراً زیر نقاب «برقراری نظم و قانون به سود دولت‌های بریتانیا و ایران» بود اما واقعیت این بود که انگلیسی‌ها همان‌طور که در هند عمل کرده بودند، می‌خواستند با تشکیل نیروهایی متشکل از افراد بومی، به ادامه سلطه‌شان مطمئن باشند. (نظر آلمان‌ها)

۲۴- هم او می‌افزاید: «تنها هدف سایکس این بود که جنوب ناآرام ایران را که شاید در حکم مستملک امپراتوری انگلیس به شمار می‌رفت، به سلسله مستعمرات انگلیس در خلیج‌فارس پیوند دهد و در نتیجه آنجا را به جزئی از حوزه مقدم و سوق‌الجیشی ورود به هند تبدیل کند.

۲۵- [پلیس جنوب] به عنوان یک ضرورت جنگی، سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵خ) به وسیله بریتانیایی‌ها ایجاد شد.

جایی دیگر در همین مأخذ [ص ۸] می‌نویسد: «... خارج از پایتخت نیز حضور نظامی بریتانیا همراه تفنگداران جنوب ایران، یادآور تهدیدی بود که در صورت لزوم می‌توانست با نمایشی از قدرت همراه گردد».

۲۶- برای جدا کردن استان فارس (آن زمان شامل ۴ استان کنونی فارس، کهگیلویه و بویراحمد، بوشهر، هرمزگان)، خوزستان و اصفهان از ایران (نظر منابع آلمانی و انگلیسی)

کحال‌زاده می‌نویسد یک مستخدم سفارت انگلیس در سال ۱۳۳۶ (۱۹۱۸/۱۲۹۷) به یکی از کارمندان ایرانی سفارت آلمان مراجعه می‌کند و اظهار می‌دارد چون روس و انگلیس با بستن قراردادها به ایران خیانت می‌کنند. من می‌خواهم به ایران و شما خدمت کنم و یادداشت‌های افتاده در سطل زباله آنها را بیاورم و به شما بدهم. سفارت آلمان با بررسی دقیق موضوع و احتیاط حاضر می‌شود وی از طریق کحال‌زاده، یادداشت‌ها را بیاورد و این کار را می‌کند. شب چهارشنبه ۹ رمضان ۱۳۳۶ (۱۹ ژوئن ۲۹/۱۹۱۸ خرداد ۱۲۹۷) که مبارزات مردم علیه پلیس جنوب به اوج رسیده بود، تلگرافی به صورت رمز از سرکنسول انگلیس در شیراز به سفیرکبیر انگلیس می‌رسد که رمزگشایی می‌شود و فحوای آن چنین بوده است: «وقت آن رسیده است به وعده خود وفا کنیم و به فارس استقلال داخلی داده شود و امارت آن به فرمانفرما و پسران واگذار گردد». مسلم است این کار باید با پلیس جنوب انجام می‌شد و متن خبر آنگونه است که از پیش چنین تصمیمی گرفته بودند. همان شب سفارت آلمان دولتمردان ایران را از موضوع آگاه و روز بعد در روزنامه ایران اعلامیه سفارت آلمان منتشر و بدین وسیله توطئه انگلیسی‌ها برای تقسیم ایران فاش شد.

■ **ابلاغیه سفارت امپراتوری آلمان**

در این موقع که دولت امپراتوری آلمان طبق مواد قرارداد (برستلی توفسک) استقلال و تمامیت ایران را تضمین نموده، ژنرال قنسول انگلیس از شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت سلطنت فرمانفرما و پسران استقلال داخلی به فارس داده شود. به تاریخ بیستم ژوئن ۱۹۱۷- کفیل سفارت امپراتوری آلمان/زمر. البته سفارت روسیه اعلامیه‌ای مبنی بر حمایت از ایران صادر کرد و سفارت انگلیس جوابیه‌ای مبنی بر دروغ بودن خبر سفارت آلمان صادر کرد و سفارت آلمان پاسخ دقیقی در این باره داد.

منبع: پلیس جنوب، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد «نیرویی ۱۰۰۰ یا ۱۲۰۰ نفره شبیه بریگاد قزاق تشکیل شود» که زیر نظر و فرماندهی چند نفر از افسران انگلیسی ارتش هند باشد. هنگامی که این طرح به اطلاع روس‌ها رسانده شد، روس‌ها گفتند اگر این موضوع به قلمرو نفوذ روسیه گسترش پیدا نکند، اعتراضی ندارند و موافق هستند
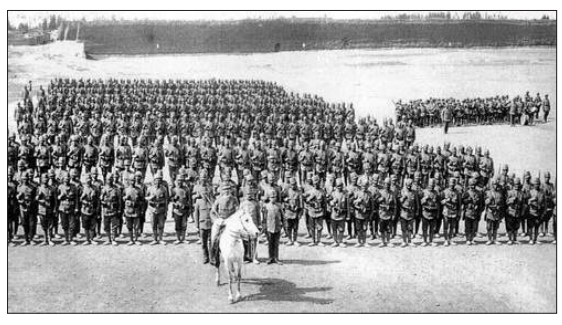
[انگلیس] به بهانه ضعف دولت‌های مرکزی ایران و ناتوانی آنها در برقراری نظم و آرامش و به عنوان حفظ منافع خود در هندوستان و تأمین حریم امنیت آن، تصمیم گرفت جنوب ایران را زیر مراقبت مستقیم بگیرد. به همین منظور به تشکیل پلیس جنوب اقدام کرد. واقعیت این بود که انگلیسی‌ها همان‌طور که در هند عمل کرده بودند، می‌خواستند با تشکیل نیروهایی متشکل از افراد بومی، به ادامه سلطه‌شان مطمئن باشند